

هفتاد و نه نامه در ایران در سال ۱۳۴۳-۱۳۵۳ شمس

مفسرین سیاسی غرب غالباً سقوط دومین پادشاه سلسله پهلوی در دیماه ۱۳۵۷ را ناشی از ناتوانی او در توسعه و نوآوری به صورتی که او صحیح تشخیص داده بود، می دانند. این حکم که در همان روزهای پس از فروپاشی نظام سلطنتی صادر شد، همچون یک داور بی‌طرفانه جلوه کرد. یعنی سقوط او به برداشتی نادرست در باب نقش و کارکرد ساختارهای مدرنیته که از خارج به عاریت گرفته شده بود و همچنین عواقب ناشی از اعمال نابجای آنها بر وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران در دهه های ۴۰ و ۵۰ نسبت داده شد. مطبوعات به عنوان یک نهاد مدرن در ایران، چندین دهه پیش از روی کار آمدن سلسله پهلوی بنیان نهاده شدند. ولی تاریخ این مطبوعات در دهه ۱۳۴۳ - ۱۳۵۳ تصویر گویایی به دست می دهد از شکست شاه سابق و مشاورین او در ایجاد وضعیتی که نشریات ملی بتوانند در آن نقش سستی مراقبت اجتماعی، انتقاد و رویارویی با خط مشی دولتی را ایفا کنند. مطبوعات و بطور کلی رسانه ها همانند بسیاری از دیگر نهادهایی که از الگوهای خارجی برگرفته شده اند از نظر حکمران و سیله مفیدی برای تحکیم و تداوم قدرت او تلقی می شد. بنا به دلایلی چند که برخی از آنها بدون تردید خود خواسته بود، بطور کلی نشریات از نقش و مشولیت های خود حداقل انتظار ممکن را داشتند. با توجه به عدم استقلال مالی، جراید به راحتی می توانستند تحت سانسور دولتی قرار گیرند و به خدمت منافع تبلیغاتی دولت در آیند. بطور کلی جراید در تلاشی متعارض در جهت نزدیک کردن خود به مقامات به امید دریافت کمک مالی از یک سو و برآوردن خواست عمومی در دسترسی به اطلاعات از سوی دیگر، نه موفق شدند اعتماد این یکی و نه رضایت آن دیگری را جلب کنند.

در اسفند ۱۳۴۱ حدود ۷۰ روزنامه و هفته نامه تعطیل شد. به این ترتیب تعداد کل جرایدی که در سراسر کشور منتشر می شد به ۱۵۸ نشریه کاهش یافت^۱. در طی سال های بعد از تحولات سیاسی و اجتماعی ۱۳۴۲، تعداد جراید ایران باز به تدریج افزایش یافت و به مجموعه ای مشتمل بر ۲۱۲ نشریه رسید که ۱۳۸ نشریه آن در تهران منتشر می شد. خصوصیات این جراید، شیوه های کارکرد و اهداف کلی ای که در پیش داشتند نشانه های روشنی هستند از سرکشی و نافرمانی روز افزون جراید و سایر رسانه های تحت کنترل دولت در وضعیتی برآمده از توسعه سریع اقتصادی و دگرگونی های شتابزده اجتماعی. اگر چه دو مؤسسه مطبوعاتی **کیهان** و **اطلاعات** در این سال ها رونق بسیار گرفتند، تجهیزات و چاپخانه های جدیدی را به خدمت در آوردند و در کنار افزایش قیمت، صفحات جدیدی را نیز بر بسیاری از نشریات خود افزودند، اما از نظر سطح فکر، میزان آگاهی و مهارت حرفه ای مخبران و نویسندگانشان، بهبودی نیافتند. درآمد مخبرین و نویسندگان نیز در حالی که منافع مدیران این مؤسسات روز به روز افزایش می یافت، تقریباً ثابت ماند. از آنجا که مؤسسات مطبوعاتی راه حمایت دولتی را در پیش گرفتند، علی رغم بهبود نسبی وضعیت فنی و مالی بسیاری از مؤسسات انتشاراتی، نشریاتی را نیز منتشر ساختند که نتوانست خواست عمومی را در جهت دسترسی به اخبار و محتوا و مضامین مورد نظر بر آورده سازد. این امر در مورد نشریات منفرد نیز صادق است.

برای افول تدریجی اطمینان عمومی نسبت به جراید در این دوره - اعتماد و اطمینانی که حتی در بهترین اوقات نیز سطح چشمگیری نداشت - دلایل بسیاری می توان بر شمرد. اغلب اوقات گزارش های جراید از تحولات محلی با برداشت عمومی از واقعیت تطابق چندانی نداشت. دوایر اطلاعات و روابط عمومی تشکیلات دولتی به عوض آنکه از دستاوردهای واقعی صحبت کنند، دائماً آنچه قرار بود رخ دهد، سخن می گفتند. این اطلاعات نیز بدون کوچکترین نقد و بررسی در روزنامه ها منتشر می شد. تحریریه این جراید نیز معمولاً در گزارش تحولات کشور آنچهان به بازی با کلمات می پرداختند که تقریباً موضوع اصلی به دست فراموشی سپرده، هر گونه نقص و کاستی نیز با دقت پنهان می شد. اکثر کسانی که مورد مصاحبه قرار می گرفتند، متن منتشر شده گفته هایشان را مخدوش و تحریف شده می یافتند. از نظر تحصیل کردگان کشور، سطح عمومی سواد و آگاهی فرهنگی مطبوعاتی ها بسیار نازل بود و دلیل این امر را نیز در آن می دانستند که به طور کلی مدیران جراید کسانی را به کار می گرفتند که حاضر بودند با حداقل دستمزد کار کنند. کسانی که با وزارتخانه ها یا ادارات دولتی مختلفی سر و کار داشتند، می دانستند که تشکیلات دولتی از کارآیی عمومی چشمگیری برخوردار نیست. ولی این موضوع هیچ گاه در جراید منعکس نمی شد. برای کسانی که در جستجوی علل این امر بودند، بهانه هایی چون بی اطلاعی روزنامه نگارها و نویسندگان جراید قابل قبول نبود. توضیح بهتری که در این زمینه می توان داد، این است که مدیران جراید آگاهانه از هر گونه سیاستی که می توانست به انتقاد از تشکیلات دولتی و دست اندر کاران آن تعبیر شود، احتراز می کردند. نقل قول ذیل شرح روشنی از نارضایی عمومی تحصیل کردگان کشور از وضعیت جراید در پی تحولات خرداد ۱۳۴۲ است:

مطبوعات ما با یک استثنای بسیار کوچک جوابگوی احتیاجات معنوی ایرانی درس خواننده نبود. از نظر اخبار رادیو و تلویزیون فرصت، اهمیت و سرعت را روزنامه‌ها گرفتند. مقالات خارجی را هم تحصیل کرده‌ها ترجیح می‌دادند به زبان اصلی در مجله‌ی مربوطه بخوانند. چرا که بسیار اتفاق می‌افتاد مترجم آنگونه که شاید و باید دستش در ترجمه روان نباشد و یا آنکه ممکن بود سردبیر معتقد باشد بعضی از عبارات برای خواننده‌ی روزنامه‌اش «فایده» ندارد و آنها را باید حذف کرد! در زمینه‌ی مطالب داخلی نیز آنچه را این گروه از افراد می‌خواستند در مطبوعات کمتر می‌یافتند.

تردیدی نیست که بی‌اعتمادی عمومی نسبت به جراید کشور در برداشت ارباب جراید از وظیفه‌ی و اهداف روزنامه‌ها ریشه داشت. مدیران جراید و روزنامه‌نگاران مسئولیت منحصر بفرد خود را فقط در ارائه‌ی اخبار می‌دانستند. به زمینه‌ی این خیرها کمترین توجهی نمی‌شد. مقالاتی که ریشه‌های فلسفی مسائل سیاسی و اجتماعی را دربر داشته باشند بسیار نادر بودند. هرگونه توجهی نیز که به این گونه مسائل می‌شد چنان استثنایی بود که نتیجه‌ی عملی بر آن مترتب نبود. در حالی که در سال‌های پیش از ۱۳۴۲ در جراید مختلف، به ویژه روزنامه‌های کثیرالانتشار عصر تهران مقالات متعددی در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی منتشر می‌شد، در سال‌های بعد چاپ این مقالات به تدریج متوقف شد. گاه



و گذاری چند مورد جالب توجه از نشریات خارجی ترجمه می شد که آنها نیز به سبب ماهیت خنثی و بی ارتباطی محض با شرایط محلی ایران انتخاب می شدند. در دهه ۱۳۲۳ - ۱۳۵۳ هیچ روزنامه یا مجله ای در هیچ موردی سمناری برگزار نکرد. کیهان یا اطلاعات ندرتاً مسائلی اجتماعی را مطرح می کردند، ولی هیچ گاه به نحوی که خواننده را با ریشه های موضوع آشنا کند، دنبال نمی شدند و یا بحث را در اواسط کار و بنا به دلایلی که خود می دانستند، قطع می کردند و اگر هم ادامه می دادند به شیوه ای بود که موضوع اصلی فراموش می شد و هیچ نتیجه مثبتی عاید نمی گشت. معمولاً روزنامه ها از انتشار مقالاتی در مورد مسائل میرم اجتماعی، چه داخلی و چه خارجی پرهیز می کردند. اگر هم استثنایی صورت می گرفت و علل این امر را کسی جویا می شد، می گفتند که هدف از پرداختن به چنین مسائلی آفریدن جنجال و بالا بردن تیراژ است. در این ده سال دو روزنامه عمده عصر تهران به ندرت مسائل اساسی و مهم سیاسی یا اجتماعی را که به منافع و زندگی روزانه توده مردم ارتباط داشته باشد، مطرح کردند و به جای این مهم به مسائلی پرداختند که نمونه هایی از آن ذکر می شود: چاپ کامل بیاناتی های مقامات و سخنرانی های مسئولین امر (معمولاً متن کامل) یا بولتن های خبری وزارتخانه ها، اخبار داخلی با تاکید بیمارگونه بر وقایع جنایی، ترجمه مطالبی کوتاه از جراید خارجی و گزارش های مختصر از خبرگزاری های خارجی، بخش مشغولیات که جزئیاتی از زندگی خصوصی خوانندگان و هنرپیشگان سینما را در بر می گرفت، گریزی گاه به گاه به عرصه فرهنگ و هنر با مقالاتی سطحی در مورد مضامینی چون مناقشه مکاتب شعر نو و کهنه و نقاشی، آگهی، نیازمندی ها و ورزش. دلیل اصلی اینکه چرا روزنامه های ایران نتوانستند انتظارات عمومی از جراید را برآورده سازند آن بود که با افزایش قدرت اقتصادی دولت جراید به امید کمک مالی برای رفع مشکلات اصلی خود چشم به دولت دوختند. به نوشته اطلاعات: «ایفای چنین وظیفه ای هر گاه مطبوعات از طریق یک رابطه صحیح و سالم و بسیار نزدیک با دولت ارشاد شوند بسیار آسان تر خواهد بود»^۳.

در تصویری که از جراید ایران در سال های ۱۳۲۳ تا ۱۳۵۳ ترسیم شد، مواردی چند که مستثیات این تصویر کلی هستند نیز باید منظور شوند. یکی از این موارد نقشی است که جراید عمومی در نیمه نخست این دهه ایفا کردند. در این سال ها تعدادی از نشریات ادواری مردم پسندانه تر - روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و فصلنامه - که برخی شان در شکل و شمایل روزنامه و برخی دیگر به شکل مجله منتشر می شدند، با رونق عمومی روبرو شدند^۴. برای مدتی در آغاز این دوره دهساله، بی تفاوتی نسبی مردم نسبت به محتوای جراید را می توان در تعدادی از این نشریات ادواری که برخی نوپا بودند و تعدادی نیز قدیم تر ملاحظه کرد. می توان گفت، مطبوعات به طور کلی، هر چند برای مدت کوتاهی از نوعی حسن نظر گسترده تر برخوردار شدند. در این دوران بود که به نظر می آمد جراید برای چاپ مقالاتی در باب مسائل زندگی مردم با یکدیگر به رقابت برخاسته اند. توان هر یک از این نشریات در ارائه آنچه هنوز مضمونی بالنسبه جدید بود فقط به توان مدیران آنها در جلب توجه خوانندگانی یک

پله کم سواد تراز خوانندگان متعارف متکی نبود. بسیاری از این نشریات برای جذابیت عمومی بیشتر و جلب مشتری در شکل، طرح روی جلد و محتوای مجله دگرگونی‌هایی اساسی ایجاد کردند. با این حال بسیاری از آنها بیش از یک یا چند سال دوام نیاوردند و از دور خارج شدند. به این ترتیب این نتیجه حاصل شد که برای استمرار نشریات، اگر چه جذابیت و توزیع عمومی مهم است ولی دوام نهایی به مواضع و خط و مشی‌های دولت بستگی دارد.

به گفته برخی از دست‌اندرکاران مطبوعات، وضعیت رکن چهارم مشروطیت ایران در این دوره تعریفی نداشت. فروش روزنامه‌ها اصلاً به حد متعارف بین‌المللی (ده در صد جمعیت) نمی‌رسید، سطح نوشته‌ها و گزارش‌های اکثر جراید نیز پائین‌تر از استاندارد جهانی بود. اغلب اوقات در بررسی موانع افزایش تیراژ و تأمین مالی مؤسسات انتشاراتی بیشتر عواملی چون مشکل توزیع، فقدان یک برنامه مشخص برای به دست آوردن آگهی‌های تجاری عنوان می‌شد تا آگراه عمومی خوانندگان^۵. وضع مجله‌های عمومی نیز بهتر نبود، از میان این مجلات فقط چهار مجله بودند که هر یک با تعریف روشنی که از اهداف و مقاصد خود داشتند و نیز شناخت کامل خوانندگانشان می‌توانستند موفق محسوب گردند. این مجلات عبارت بودند از زن روز، اطلاعات هفتگی، توفیق و فردوسی. سایر مجلات به نوعی تقلیدی بودند از این چهار گونه مختلف و حتی اگر استمرار نیز می‌یافتند از موفقیت نسبی کمتری نسبت به این چهار جریده برخوردار بودند^۶.

آمار و ارقامی در مورد این نشریات از لحاظ روشن‌تر شدن دگرگونی‌های جراید ایران در سال‌های آخر دهه ۴۰ و سال‌های نخست دهه ۵۰ جالب توجه می‌باشد و از این نیز جالب‌تر نشانه‌های اجتماعی و فرهنگی مختلفی است که از بررسی دقیق یکی از گروه‌های این جراید هفتگی یعنی مجله‌های تهران مصور، فردوسی، امید ایران و روشنفکر به دست می‌آید^۷. روشن بود که این جراید در یک رده قرار می‌گرفتند و از لحاظ شکل، محتوا و سبک تشابه بسیار داشتند و لذا می‌توان فرض کرد که برای خوانندگان مشابهی نیز منتشر می‌شدند. مدیران و تحریریه این نشریات خوانندگان را بخوبی می‌شناختند و اگر چه تعداد آنها در مقایسه با خوانندگان این گونه نشریات در کشورهای پرجمعیت‌تر محدودتر بود، معیناً بازاری محسوب می‌شد که انتظار می‌رفت در اثر توسعه آموزش و پیکار سراسری بایستی سواد گسترش یابد. می‌توان این نوع نشریات را «هفته‌نامه‌های ادبی و شبه فرهنگی عمومی» نامید^۸.

نخستین نکته‌ای که باید در این گونه از جراید مورد توجه قرار داد آن است که در اوضاع و احوال خاورمیانه، این نشریات از نظر طرح و اجرا تقلیدی بودند از یک الگوی خارجی. جلال آل احمد سرآغاز واقعی شکوفایی این نشریات در ایران را سال ۱۳۲۰ می‌داند^۹. به عقیده او این پدیده خود یکی از نشانه‌های قطعی اصرار دولت ایران به تقلید از الگوهای اجتماعی و اقتصادی غرب بود. و کسی از خود نمی‌پرسید آیا یک چنین الگوهای مطلوب هستند و امکان بالقوه تطبیق با فضای فرهنگی ایران را

دارند یا نه؟ حتی اگر بدبینی عمیق و ریشه دار آل احمد را نیز نادیده انگاریم، تردید نیست که برخی از پیشتازان این نشریات هفتگی زیاده روی هایی غیر ضرور از خود نشان دادند که با ارزش های اخلاقی بخش مهمی از مردم تعارض داشت.

چنین عنوان شده است که این مجله ها در سال های آخر دهه چهل تا حدودی برضعف ها و کاستی های اولیه خویش فائق آمدند و از این گونه زیاده روی ها فاصله گرفتند و اگر چه هنوز هم بسیاری از نقائص خاص خویش را همراه داشتند ولی مواردی را نیز مورد توجه قرار دادند که قابلیت تاثیر اجتماعی و فرهنگی بیشتری را برایشان مقدور ساخت. ولی متأسفانه اکثر این موارد - احتمالاً به استثنای آنچه در فردوسی جریان داشت - به صورت یک خط و مشی مستمر مدیران یا هیئت تحریریه این جراید در نیامد. یکی از مهم ترین گرایشاتی که در این زمینه به چشم می خورد مجموعه صاحب نظرانی بودند که هر یک از مدیران این جراید برای ابراز نظر در مورد انبوهی از موضوع های مختلف ردیف کرده بودند. این دگرگونی در مقایسه با روزهایی که تقریباً تمام مقالات و داستان ها - حال از هر نویسنده ای که بودند - تقلیدی از سبک و بیان فرامرزی، جواهر کلام، مستعان یا گنجه ای بودند، تحولی اساسی بود. و شاید گرایش جدیدی که در سال های آخر دهه چهل مشاهده می شد - هر چند در بسیاری موارد جنبه ای گذرا داشت - یعنی گردآوردن حد اکثر ممکن از مقالات متخصصان و صاحب نظران مختلف در یک شماره را بتوان واکنشی در برابر کیش شخصیت بسیاری از جراید پیش از این دوران تلقی کرد. نمونه بارزی از این گرایش را می توان در یکی از شماره های تهران مصرر مشاهده کرد^{۱۱}. در کنار دیگر مقالاتی که در این شماره منتشر شدند، مقالات و مصاحبه هایی از ده نفر از چهره های شناخته شده عرصه های مختلف اجتماعی نیز چاپ شده بود. از این ده نفر، پنج نفر به مسائل

سخن

کتاب هفته

انتشارات

مقتدر

جهان نو

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

ادبی، دو نفر به مسائل تاریخی و دو نفر نیز از دیدگاه های جدید و مفاهیم روز به بحث پرداخته بودند. نویسندگان دو مقاله ای که نکاتی از تحولات روز را در بر داشت، منوچهر آتشی و رضا براهنی بودند که خود در زمره شعرای معاصر به حساب می آمدند.

پرسی که در این زمینه مطرح می شود آن است که چرا این تعداد کثیر از نویسندگان، پژوهشگران و اساتید دانشگاه خود را ملزم می دانستند در این مجلات هفتگی مطلب بنویسند. براهنی که در آن زمان به تدریس ادبیات انگلیسی در دانشگاه تهران اشتغال داشت و از منتقدین بنام ادبیات روز محسوب می شد، انگیزه خود را برای نوشتن در این گونه مجلات بیان می کند. به عقیده او در عرصه ای از تغییرات سریع اجتماعی و فرهنگی چون ایران آن روز نشریات ماهانه یا فصلی ارزش چندانی نداشت، در این گونه مجلات مسائل روز فقط هنگامی مجال انعکاس می یافت که تازگی خود را از دست داده بودند و سیر سریع و اجتناب ناپذیر زندگی مدرن آنها را پشت سر گذاشته بود. از سوی دیگر در مجلات هفتگی این امکان وجود داشت که بروز و بهنگام باقی ماند و از انبوه وقایع و رخدادهای جاری نکته ای اساسی استخراج کرد و به خوانندگان ارائه داد. در حالی که روزنامه ها متقاضی چنان حجم چشمگیری از نوشته هستند که مالا محصولی جز مهملات ندارد، نوشتن برای مجلات ماهانه یا سالانه اغلب اوقات به مضامینی محدود می شود که دیگر طراوت خود را از دست داده اند. مجلات هفتگی آتشی موفق بود بین الزام بازتاب دگرگونی های سریع و ضرورت بازیافت معنا و مفهومی از رخدادهای گذرا. مجلات هفتگی نه با چنان شتابی به این رخدادها می پردازند که امکان تأمل درباره آنها میسر نباشد و نه با چنان کندی که تا فرصت ارتباط با خواننده پدید آید اهمیت و مناسبت موضوع از دست رفته باشد. مجلات هفتگی این امکان را به نویسنده می داد که گیرنده ای هوشیار باقی بماند و پیش از آنکه مطلبش را با خواننده در میان بگذارد فرصت تأمل و تفکر را نیز داشته باشد.^{۱۱}

البته این دیدگاه از تغییر و دگرگونی در جامعه پیش از انقلاب ایران، دیدگاه مشترک بخش های مختلف جامعه نبود. بسیاری از پژوهشگران و روشنفکران ترجیح می دادند بر این باور باشند که شتاب دگرگونی آن چنان بالا نیست و نشریات ماهانه، دو ماه یک بار یا فصلی در زمینه های اجتماعی و فرهنگی و بویژه در زمینه هایی چون اقتصاد و ادبیات هنوز هم می توانند مناسبت داشته باشند و در ارائه اندیشه ها و تبادل آراء در جامعه نقشی فعال ایفا کنند. شواهد بسیاری را در تأیید این دیدگاه می توان خاطر نشان ساخت، مواردی مانند استمرار محبوبیت ماهنامه هایی چون نگین یا مسائل ایران که محل بحث و بررسی مسائل اجتماعی ایران بود. این نشریات و بسیاری از نشریات مشابه آنها^{۱۲} کماکان در عرصه گسترده علایق اجتماعی و فرهنگی ایران جای خود را حفظ کردند و همچنان نقش مؤثر، هر چند رو به افول ایفاء نمودند.

نکته شایان توجه آن که نشریات هفتگی در پی جلب خوانندگان بیشتر و متفاوتی بودند. اغلب اوقات به حق گفته می شد که این هفته نامه ها فقط از طریق ارائه انبوه درهمی از انواع و اقسام موضوع ها که

معمولاً سلیقه های مختلف را در بر می گرفت، می توانستند دوام آورند. نگاهی به نمونه تهران مصور مؤید این ادعا است. روشن است که هدف از ارائه چنین ترکیبی جذب هر چه بیشتر خوانندگان بود. تعداد خوانندگانی که تمام مقالات یک شماره را بخوانند کم بودند، ولی به هر حال آشکارا فرض بر این بود که سلیقه عمومی چنین آمیزه ای را می طلبد. علاوه بر این باز می بایست چنین فرض کرد که مثلاً انتشار مقالات بالنسبه جدی تری در مورد ادبیات در اینگونه مجلات خوانندگان به مراتب گسترده تری می یافت تا در جراید وزین تری چون سخن منتشر شود. منتقدین ادبی چون براهنی و دستغیب بر اساس چنین فرضی بود که نوشته های خود را در مجلات هفتگی به چاپ می رساندند.^{۱۳} ولی این تنها جنبه مسئله نبود، در واقع چنین نشریاتی فقط انتشار وسیع تر عقاید و آراء این گونه افراد را میسر نمی ساختند، بلکه در جامعه ای که دستخوش دگرگونی سریع ارزش های اجتماعی بود، امکان تأثیر بر کل ارزش ها و معیارهای ادبی و اجتماعی را نیز فراهم می آوردند. احتمال آنکه انتشار سنت شکنی هایی از نوع نوشته های براهنی در مجله ماهیانه یقما یا یک فصلنامه ادبی دانشگاهی بر پاسداران ادبیات سنتی ایران قبل از انقلاب تأثیر گذارند بود، ولی امکان ایجاد آگاهی نسبت به ضرورت دگرگونی و ارزیابی مجدد تمام نهادهای اساسی و ساختارهای اجتماعی در میان آن بخش از دانش آموختگان جامعه که این گونه نشریات هفتگی را می خواندند بیشتر بود. دستیابی به چنین هدفی مستلزم یک بیان قوی و یک نمود عمومی ستیزه جویانه بود. هر دوی این وجوه را می توان در گفته های براهنی باز یافت:

«در مبارزه ای که من و امثال من هستیم از حلوا خبری نیست. نثری که می نویسم زائیده مناقشات فردی و اجتماعی عصر ما است. ملت ایران در طول سال های پس از مشروطیت عصا قورت نمی داد تا نثرش هم عصا قورت داده باشد. شعرش هم همینطور. آن نثر نازک نارنجی هم به درد نسل خانم والده سرکار می خورد. شعر سوزناک اشرف بی بدیل هم همینطور! این نثر کتیه ای است بر تعفن. ژورنالیستی؟ البته که هست. باید هم باشد. بازاری و کوچه بازاری؟ البته که هست. باید هم باشد. هر چه باشد، قلابی نیست. خون دارد. راه می رود. ولی یقه یک نسل و حتی نسل قبل خود را هم میگیرد. تفسیرش می کند، بر ملا و رسوایش می کند. در صورتی که عقیم مانده باشد. و بر دوشش می نشاند و در کوچه بازار به خلق الله نشانش می دهد. البته اگر حرکتی بر برکت کرده باشد. این نثر تاریخی است. به دلیل این که متعلق به همین خیابان متعفن روبرو است. که اسمش تاریخ است. و ضد تاریخی است. به دلیل این که با خیابان متعفن روبرو مخالف است و با آن سر جنگ دارد. البته در آن استعاره و تشبیه و تمثیل هست. ولی اینها همه مسائل استتاری است. به همان مفهوم که نظامیان از آن استفاده می کنند. چرا که در پشت سر این استتار روح خستگی ناپذیر مبارزه است. و سرنیزه قلم و برهنگی و صراحت یک حمله، گاهی کوتاه، گاهی بلند، ولی به هر طریق حمله. نثر دعوا است و در دعوا هم از حلوا خبری نیست»^{۱۴}.

احتمالاً جالب ترین نکته ای که در مورد این نشریات ادبی و شبه فرهنگی هفتگی می توان برشمرد، فقدان هر گونه فلسفه یا ایدئولوژی مستمر و منسجم اجتماعی و فرهنگی است که مبین دیدگاه

هیئت تحریریه یا دیگر مفاد مجله بوده و چارچوب مفهومی را برای خوانندگانش تشکیل دهد. یکی از ارکان عقیدتی نشریات ایران و حتی محافل سنتی روزنامه نگاری در ایران آن بود که مطبوعات ستون مهم هر جامعه امروزی می باشند و در چنین مقامی است که باید نقش مهمی در شکل دادن به اسلوب فکری و نظری آن جامعه ایفا کند^{۱۵}. البته بدون یک قالب متناسب نیز این امر ناشدنی بود. هیچ یک از این مجلات نتوانستند یک جهان بینی اجتماعی یا سیاسی مشخص ایجاد کنند که از طریق آن بتوان آراء و دیدگاه های خوانندگان را تحت تاثیر قرار داد یا دگرگون ساخت. معمولاً چنین امری در حیطه مسئولیت صاحب امتیاز، سردبیر و یا هیئت تحریریه مجله قرار می گرفت و در دراز مدت از طریق سرمقاله ها، ستون انتقادات و ملاحظات و شیوه محتوایی مجلات حاصل می شد. هیچ یک از این مجلات نتوانست یک سیاست انتشاراتی که مجموعه ای از اصول مشخص و جا افتاده در قبال عرصه گسترده زندگی اجتماعی و فرهنگی باشد، ارائه دهد. معمولاً در سرمقاله ها در باب مسائلی خاص امکان موضع گیری وجود داشت و موضعی نیز اتخاذ می شد، ولی این مواضع غالب اوقات زائیده سیر سریع شرایطی متغیر بود و حاصل دیدگاهی بنیانی و فراگیر نبود، از این رو این سرمقاله ها هنوز هم پیرو توصیه های نسل پیشین یعنی موازین و معیارهایی به قرار زیر بودند:

«سرمقاله باید سه نقطه نظر اساسی زیر راعایت کند: خط و مشی روزنامه، توجه خواننده و موضوعیت مسئله»^{۱۶}.

البته آنچه در این مجلات و سرمقاله هایشان وجود نداشت انتقاد و اظهار نظر بنیانی سیاسی بود و لاجرم چنین کمبودی مانع از آن بود که نوشته های سرمقاله نویسان، ایدئولوژی اجتماعی مشخص و فراگیری را شامل شود. دلیل این کاستی آشکار و ماهیت مصنوعی این مجلات و چهره مسئله شده «سیاست» آنها را می توان در چیرگی سانسور جستجو کرد.



در ایجاد یا تغییر افکار عمومی دو نکته مؤثر است: یکی ارتباطی مؤثر در زمینه آزادی بیان و اظهار نظر، دیگری سانسور: هر دوی اینها شیوه های خاص و نفوذ ویژه خود را دارا می باشند. ولی برای احتراز از اطناب کلام به این دو نمی پردازیم^{۱۷}.

از موضوع شایستگی های نسبی قانون مطبوعات در این دوره یعنی در فاصله سال های ۱۳۴۳ - ۱۳۵۳ و مبحث مربوط به آنکه تا چه حد سانسور را مجاز دانسته است که بگذریم، تاریخ مطبوعات در ایران و کنترل آن از طریق سانسور چنان حساسیت خاصی را نسبت به کل موضوع ایجاد کرد که این نیز به نوبه خود هم نویسندگان را مقید ساخت و هم سردبیران جراید را و رفتاری را باب کرد که بمراتب فراتر از مفاد قانون و آنچه را که قانون به سبب آن وضع شده بود، عمل می کرد. صاحبان و مدیران جراید به نحوی ناخودآگاه سرنوشت پیشگامانی چون افصح المتکلمین، لبیب الملک، میرزا جهانگیر خان شیرازی و ملک المتکلمین را به خاطر داشتند^{۱۸} و تمایلی برای اعمال خودسانسوری بر وجودشان مستولی می شد. احتمالاً برای کسی که از بیرون ناظر بر صحنه بود درک چنین نگرانی از سانسور در ایران (با یا بدون در دست داشتن نسخه ای از توفیق) مشکل بود، ولی هنگامی که می دانیم بسیاری از مدیران صاحب نام جراید خود در وزارت اطلاعات یعنی ارگان دولتی اعمال سانسور کار می کردند، مسئله ابعادی سوررئالیستی می یابد. برای کسی که صرفاً ناظر خارجی این تحولات باشد، چنین وضعیتی عوامفریبی و بی اعتقادی محض به شمار می آید، ولی برای دست اندر کاری که سعی داشت نقد مسئولانه ای از مسائل مبرم اجتماعی منتشر سازد، این وضعیت معمولاً مأیوس کننده و دست و پا گیر بود. هنگامی که حساسیت عمومی نسبت به این موضوع آن چنان ابعاد گسترده ای یافت که مانع از بیان کامل دیدگاه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ای شد که نهفته نامه هایی چون تهران مصور و روشنفکر^{۱۹} مبین آنها بودند، نقش آتی مطبوعات ادواری به عنوان محملی برای تغییر و دگرگونی در فراز و نشیب های فرهنگی و اجتماعی ایران کاملاً زیر سوال رفت.

کتاب ۸۶

یادداشت

- ۱- مسعود برزین، مطبوعات ایران، ۱۳۴۳ - ۱۳۵۳. انتشارات کتبخانه بهجت، ۱۳۵۲، ص ۷-۹.
- ۲- همانجا، ص ۱۶ - ۱۷.
- ۳- اطلاعات، چهارشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۳، به نقل از برزین، همانجا، ص ۱۷.
- ۴- برای آگاهی از فهرست این جراید، بنگرید به برزین، همانجا، ص ۲۸.
- ۵- مهدی سمسار، فردوسی، شماره ۱۰۱۳، ص ۱۳ - ۱۴.
- ۶- ناصر خدایار، فردوسی، شماره ۱۰۱۵، ص ۱۵ - ۲۸. اگر در این زمینه ارقام تیراژ نسبی را به عنوان تنها میزان موفقیت فرض کنیم، آنگاه دشوار بتوان مجلاتی چون سپید و سیاه و اطلاعات بانوان را که به ترتیب مدعی پنجاه و سی هزار تیراژ بودند، در زمره نشریات موفق نیاورد.
- ۷- از این چهار مجله، نخستین آنها از سایرین قدیم تر بود و لهذا شماره های بیشتری از آن منتشر شده بود. روی جلد شماره

۱۰۵۳ مجله فروسی آمده بود که این نشریه بیست و پنجمین سال انتشار را پشت سر می گذارد، که خود بیانگر آن بود که بیش از یک سال از ترتیب منظم انتشار خویش عقب بود. سومی و چهارمی نیز تقریباً حدود نیمی از عمر اولی را داشتند. همه آنها در سال های دهه ۱۳۲۰ دوره ای از رونق را تجربه کردند. ووشنگر علی رغم آنکه از حمایت دولتی گسترده برخوردار بود، در سال های نخست دهه ۱۳۵۰ انتشارش متوقف شد. هیچ یک از این نشریات در سال های بعد از انقلاب به حیاتشان ادامه ندادند.

۸- شاید این نشریه ها را بتوان از جمله نشریاتی دانست که آل احمد درنگین نامه های هفتگی نام نهاده بود. بنگرید به مقاله ورشکستگی مطبوعات در سه مقاله دیگر (تهران، ۱۳۲۲)، ص. ۱۱. مسعود برزین نیز در طبقه بندی متأخر و بهتری برای تمام نشریات ادواری ایران، این نشریات را تحت عنوان «مجلات هفتگی» جای داده است. مسعود برزین، سپهری در مطبوعات ایران، (تهران، انتشارات راستی، ۱۳۲۲) ص. ۵۰، و مطبوعات ایران، ص. ۸۱-۹۲.

۹- همانجا، ص. ۱۸.

۱۰- شماره ۱۳۲۷، ۲۴ تیر ۱۳۲۸. گرایش ادبی این نشریه کاملاً آشکار است. از مجموع ۲۹ مقاله جداگانه ای که در این شماره منتشر شد، دوازده نوشته به مطالب ادبی اختصاص داشت که شش فقره آن از مقالات اساسی نشریه بود. دومین موضوع مورد علاقه، تاریخ بود با چهار مقاله که سه مقاله آن اساسی بود. دو مقاله دیگر به سرمقاله و یک مطلب کلی در باب مسائل اجتماعی اختصاص دارد. تنوع موضوع ها نیز با اختصاص مقاله ای به هر یک از مضامین ذیل گسترش یافت: روانشناسی، زنان، هنر، سکس، سینما، علم، آموزش، مسائل بین المللی، امور شهرستان ها. متأسفانه این گرایش در نشریه مورد بحث، چند ماه بیشتر ادامه نیافت و اندک زمانی بعد به سبک و سیاقی کمرنگ تر بازگشت و بیشتر بر ورزش، سکس و رخدادهای جنجالی داخلی و خارجی و داستان های عشقی عامه پسند تأکید داشت.

۱۱- تهران مصور، شماره ۱۳۲۷، ص. ۸.

۱۲- سخن، یغما، وحید، راهنمای کتاب و فصلنامه های گوناگونی از مؤسسات دانشگاهی. این نشریات بیشتر رویکردی سستی به ادبیات داشتند و نه فقط از لحاظ هنری بلکه از لحاظ نقد نیز دیدگاهی محافظه کارانه داشتند.

۱۳- هر دو ای آنها آرای خویش را به صورت کتاب نیز منتشر کرده اند. بنگرید به رضا براهنی، طلا دو مس، جلد ۲ (تهران، زمان ۱۳۲۷) و قصه نویسی (تهران، اشرفی ۱۳۲۸) عبدالملکی دستغیب، تحلیلی از شعر نو فارسی (تهران، صائب، ۱۳۲۵).

۱۴- تهران مصور، شماره ۱۳۲۷، ص. ۸.

۱۵- عبدالرحمن فرامرزی، زبان مطبوعات (تهران، ابن سینا، ۱۳۲۹) ص. ۳۱-۳۳.

۱۶- همانجا، ص. ۲۷.

۱۷- همانجا، ص. ۳۳.

۱۸- جهانگیر صلحجو، تاریخ مطبوعات در ایران و جهان. انتشارات امیرکبیر، کتاب های سیمرخ، شماره ۵۶، تهران، ۱۳۲۷.

۱۹- البته از نظر بسیاری، خوانندگانش یک استثنا بود. به گفته یکی از صاحب نظران این مجله به درستی و استقلال نظری نسبی شهرت داشت.

به گفته یکی از صاحب نظران مطبوعات، یکی از عوامل مهم موفقیت خوانندگانش در نفوذ سیاسی بخشی بود که علی اصغر ایرانی خود می نوشت.